



شرح و تصحیح «چهار مقاله» در بوته‌ی نقد

جمال انصاری جابری^۱

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز
شیراز، ایران

دکتر شاهرخ محمدبیگی^۲

دانشیار بخش زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شیراز،
شیراز، ایران

(تاریخ دریافت: ۲۶ بهمن ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۸؛ تاریخ انتشار: ۷ خرداد ۱۳۹۸)
کتاب «چهارمقاله» حجم کمی دارد؛ ولی به دلیل قدرت‌نمایی نویسنده‌ی آن در حیطه‌ی دو سبک نثر مرسل و نثر فنی از لحاظ ادبی بسیار باارزش است. افزون‌براین، اطلاعات باارزشی که این کتاب از چهار حرفه‌ی دبیری، شاعری، منجمی و طبابت به دست می‌دهد، بر ارزش این کتاب افزوده است. همچنین این کتاب از جهاتی نوعی تذکره نیز به حساب می‌آید و این ویژگی کم‌نظیر آن را نباید از نظر دور داشت. لذا تردیدی نیست که دریافت و فهم زیبایی‌های متن این گنجینه‌ی ادبی و بهره‌مندی از آن، وابسته به درک صورت و معنای صحیح متن آن است. از آنجاکه پس از تصحیح عالمانه‌ی کتاب «چهار مقاله» توسط علامه محمد قزوینی، تنها استاد محمد معین، اقدام به شرح این اثر باارزش کرده‌اند و در ضمن شرح این کتاب، پیشنهادهایی را در خصوص تصحیح مجدد برخی از واژگان آن بیان کردند، لذا در این جستار کوشش شده است برخی از کاستی‌های این شرح موجود نشان داده شود و در ادامه نیز پیشنهاد دکتر معین مبنی بر تصحیح مجدد برخی از واژگان این کتاب، به بوته‌ی نقد کشیده شود و تلاش شده است که باتکیه بر متن «چهار مقاله» و قراین دورن‌متنی و برون‌متنی و همچنین دیگر منابع مرتبط، معنایی صحیح‌تر و تصحیحی سازوارتر ارائه گردد.

واژه‌های کلیدی: «چهارمقاله»، مخلوق پرستی، حسبت، برات، نقل، صاحب برید.

¹E-mail: ja.jaberi@gmail.com

©(نویسنده مسؤول)

²E-mail: sh_beygi@shirazu.ac.ir

مقدمه

«چهارمقاله» یا «مجمع النوادر»، نوشته‌ی نظامی عروضی سمرقندی یکی از کتاب‌ها و گنجینه‌های ادبی ارزشمندی است که در آن نویسنده توانسته است مطابق شرایط زمانی، به‌خوبی در زمینه‌ی مرزهای سبک فنی و سبک مرسل زیبانگاری کند. بدون هیچ تردیدی تمامی «چهارمقاله»ی این کتاب نه‌تنها از نظر بیان حکایت‌های آموزنده در زمینه‌ی چهار حرفه‌ی دبیری، شاعری، منجمی و طبابت و درکنار آن، شیوه‌ی هنرنمایی در بیان همین حکایت‌ها، ارزشمند است، که این امر نشان‌دهنده‌ی چیرگی و تسلط مثال‌زدنی نظامی عروضی در تئوروسی فنی و ساده است؛ بلکه لطافت استفاده از زبان محاوره و همچنین انعکاس و ایراد مطالبی که نمایانگر تلقی ادیبان آن دوره از ادب رسمی و درباری است نیز بر اهمیت این کتاب افزوده است و همین باعث شده تا این کتاب به دیگر زبان‌های دنیا هم ترجمه شود.

پس لازم است ادیبان و علاقه‌مندان نهایت کوشش خود را درکشف مفاهیم دقیق متن، جمله‌ها، ترکیبات و تک‌تک کلمات کتاب «چهارمقاله» داشته باشند تا درادامه بتوانند از تجربه‌های این حکایت‌ها استفاده کنند، به‌ویژه دانشجویان رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی که در دوره‌ی کارشناسی، این کتاب ارزشمند را به‌عنوان یکی از متون نثر می‌خوانند.

متن «چهارمقاله» بسیار آراسته، آموزنده و دارای حکایاتی شیرین و جذاب است؛ ولی به‌دلیل شگردهای خاص نظامی عروضی برای هنرنمایی در عرصه‌ی نثر فنی و ساده، نیاز به دقت و توجه بسیار زیاد دارد تا بتوان بار معنایی صحیح جمله‌ها را به‌خوبی دریافت کرد. لذا با اینکه مرحوم قزوینی با تصحیح کتاب «چهارمقاله»، یکی از تکرارنشدنی‌ترین تصحیحات خود بر متون ادبی را به نمایش گذاشته است و درادامه نیز استاد بزرگی چون دکتر محمد معین اقدام به شرح این اثر کرده‌اند و درخلال شرح معنایی، پیشنهادهایی را نیز درخصوص تصحیح برخی از کلمات این اثر داده‌اند (چاپ سال ۱۳۷۷)؛ از زمان شرح استاد معین بر این کتاب گران‌سنگ نزدیک به شصت و اندی سال می‌گذرد و با اینکه ایشان زحمات فراوانی در توضیح متن و گشودن دشواری‌ها و نکته‌های مبهم آن کشیده‌اند، اما برخی از جمله‌ها و عبارت‌های این اثر همچنان نامفهوم و گره‌ناگشوده باقی مانده است و درادامه، پیشنهادهای استاد معین درخصوص تصحیح برخی از واژگان این اثر نیز قابل‌نقد بوده است. لذا نگارندگان بر خود فرض می‌دارند که یافته‌های مستندانه‌ی خود درخصوص شرح و تصحیح کتاب «چهارمقاله»

را که حاصل مطالعه‌ی دقیق و تجزیه و تحلیل این اثر است در اختیار دوستان ادیبان کلاسیک این مرز و بوم قرار دهند.

پیشینه‌ی تحقیق

در خصوص تصحیح کتاب «چهار مقاله» توسط علامه‌ی مرحوم محمد قزوینی و شرح توضیح دکتر محمد معین مقالات ذیل نوشته شده است:

۱. اقبال، عباس. (۱۳۱۰). «بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی «چهار مقاله»، شرق، ش ۷، صص ۴۰۶ تا ۴۳۳.
 ۲. انزلی‌نژاد، سیدرضا. (۱۳۷۳). «چند یادداشت بر «چهار مقاله» نظامی عروضی»، زبان و ادبیات فارسی، ش ۴ و ۵، صص ۵۴ تا ۴۳.
 ۳. عرفان، عبدالرب. (۱۳۸۵). «واژه‌ای شایان دقت در چهارمقاله (ترجمه‌ی شریف حسین قاسمی)»، نامه انجمن، ش ۲۳، صص ۱۷۳ تا ۱۸۰.
 ۴. فرزانه، سیدمحمد. (۱۳۳۱). «نظری در تصحیح «چهار مقاله»»، یغما، ش ۵۰، صص ۲۰۰ تا ۲۰۵.
 ۵. فرزانه، سیدمحمد. (۱۳۳۱). «نظری در تصحیح «چهار مقاله»»، قسمت دوم یادداشت‌های مربوط به حواشی و تعلیقات «چهار مقاله»، یغما، ش ۵۱، صص ۲۵۷ تا ۲۶۲.
- بدیهی است که در جستار پیش‌رو نکته‌هایی غیر از آنچه در این مقاله‌ها آمده است به نقد و بررسی گذاشته خواهد شد.

بررسی متن

«و در اثناء کتابت و مساق ترسّل بر ارباب حرمت و اصحاب حشمت نستیزد.» استاد معین در خصوص معنای کلمه‌ی «مساق» چنین نوشته‌اند: «راندن». (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۰) باید به این نکته عنایت داشت که نظامی عروضی در این متن در پی ساخت فقره‌ی مترادف معنایی برای کلمه‌ی «اثناء» که معنای «میان» می‌دهد، بوده است. در دیوان منوچهری با استفاده از واژه‌ی «مساق» و اراده‌ی معنای «میان» و «خلال» آمده است: «در مساق رزم گه فتح و گهی نصرت گزین در بساط عدل گه با عدل و گه با داد باش.» (منوچهری دامغانی ۱۳۹۰، ۲۳۲) بنابراین معنای صحیح متن «و در اثناء کتابت و مساق ترسّل بر ارباب حرمت و اصحاب حشمت

نستیود» چنین است: «و در میانه‌ی نگارش و در خلال ترسل و کتابت، بر بزرگان با حرمت و صاحبان حشمت و شکوه هجوم نیاورد و بی ادبی نکند.»

«او حیوانی است که در بیابان ترکستان باشد منتصب القامه، الفی القده؛ عریض الاظفار... پس بعد انسان از حیوان او شریف تر است که بچندین چیز با آدمی تشبیه کرد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۵) هرچند کتاب «چهار مقاله» از نوع کتب تاریخی ادبی است و مرحوم قزوینی ۲۰ اشتباه تاریخی در میان ۱۱ حکایت آن را یافته است؛ ولی درخصوص صداقت سخن نظامی عروضی درباره‌ی این حیوان انسان‌نما باب چون، چرا بسته است؟ دیگر نویسندگان نیز در خلال کتاب‌های خود به این موجود اشاره کرده‌اند. در «تاریخ جهانگشای جوینی» درخصوص کیفیت این حیوان انسان‌نما که در صحراهای ترکستان بوده، آمده است: «[بوقاخان] متوجه‌ی اقالیم غربی گشت و چون بحد ترکستان رسید صحرائی متنزه دید و لشکرها را به‌جوانب فرستاد و در مدت دوازده سال تمامت اقالیم را بگشاد و هیچ جایگاه عاصی و سرکشی نگذاشت و تا موضعی که آنجا آدمیان حیوان‌اعضا دیده‌اند و دانسته‌اند که ماورای آن عمارت نمانده است.» (جوینی ۱۳۸۵، ۴۳)

«قاضی بود بقم از دست صاحب که صاحب را در نسک و تقوای او اعتقادی بود راسخ، و یک‌یک برخلاف این از وی خیر می‌دادند و صاحب را استوار نمی‌آمد، تا از ثقات اهل قلم دو مقبول القول گفتند که زمان خصومت که میان فلان و بهمان بود قاضی پانصد دینار رشوت بستند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۹)

در این قسمت برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که عبارت «و صاحب را استوار نمی‌آمد» به چه معنی است و آیا این ترکیب به‌معنای نیامدن افراد مورداعتماد «استوار» در جهت آگاه‌سازی اسماعیل بن عباد از رشوه‌گیری قاضی مورداعتماد اوست؟ دیگر نویسندگانی که قبل‌تر از نظامی عروضی در زمینه‌ی ادبی کتاب‌های ارزشمندی را از خود به یادگار گذاشته‌اند، در کتاب خود از این اصطلاح استفاده کرده‌اند. مثلاً بیهقی در تاریخ خود و در حکایت «بوالمظفر بزغشی» و در ماجرای «فرستادن نسخت صامت و ناطق و ضیعت خود به‌نزد امیر سامانیان»، چنین می‌گوید: «[نسخت را] نزدیک امیر فرستاد و درخواست که مرا دستوری دهد تا بر سر آن ضیعت روم که این هوا مرا نمی‌سازد تا آنجا دعای دولت گویم، و امیر را استوار آمد و موافق و دستوری داد و او را عفو کرد.» (بیهقی ۱۳۸۹، ۴۹۵)

لذا با عنایت به مطالب بیان شده، به این نتیجه می‌رسیم که اصطلاح «استوار نمی‌آمد» به معنای «باور نکردن و نپذیرفتن» است.

«یک شب کفار بر ایشان شیخون کردند و بانواع خرابی حاصل آمد. ایشان خود بی‌خاک مراغه کردند؛ چون این واقعه بیفتاد تنی چند از معارف و مشاهیر برخاستند و به حضرت غزنین آمدند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۰)

معین در خصوص معنای متن یادشده چنین می‌گوید: «در تاریخ بیهقی ص ۱۶۲ آمده (خواجه احمد بن حسن این را سخت خواهان بود که بهانه می‌جست بر حصیری تا وی را بمالد که دانست وقت نیک است و امیر بهیچ حال جانب وی را که دی خلعت داده است امروز بحصیری بندهد و چون خاک یافت مراغه دانست کرد.» در «مرزبان‌نامه» نیز در باب هفتم و حکایت «شیر و شاه پیلان» آمده ص ۱۸۴.

سره گفتست آن مراغی که گفتست:

«اما هردو مراغی بچه‌ایم ای مهتر
لیکن چو تو جاهلی و من زاهل هنر
باشد زه خری در من و تو هردو اثر
تو ... خر آمدی و من مهره‌ی خر»

مؤلف «فرهنگ آندراج» ذیل «صاد» گوید: «این حرف در لغت بمعنی مرغی است که بر خاک مراغه کند.» بنابراین «بی‌خاک مراغه کردن» مثلی است ظاهراً به معنی بی‌بهانه منظور خود را انجام دادن تا چه رسد به اینکه بهانه‌ای باشد (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۰).

ابیاتی که معین در خصوص استشهاد برای متن «بی‌خاک مراغه کردن» از «مرزبان‌نامه» بیان کرده است با معنای این ضرب‌المثل نامرتبط است. زیرا مجید منصوری همین دو بیت از «مرزبان‌نامه» را به عنوان بخشی از موضوع نقد شرح کتاب یادشده مطرح کرده است و به درستی به مفهوم این دو بیت که به ترتیب به «کم‌ارزشی و بی‌ارزشی اهل مراغه» است، اشاره کرده است (منصوری ۱۳۸۷، ۲۱۲).

در حالی که نظامی عروضی در متن یادشده در پی این است که بگوید لغمانیان آنچنان زیرک و کلک باز بودند که می‌توانستند حتی بدون بهانه نیز خود را متضرر جلوه دهند و به مقصود خود برسند.

همچنین در استشهادی که معین از «تاریخ بیهقی» بیان کرده است، مشاهده می‌کنیم که بیهقی به صراحت گفته است که خواجه احمد بن حسن در صورتی که خاک پیدا می‌کرد قدرت

تمرغ در آن و مجازاً نیل به اهداف خود را داشت، در صورتی که نظامی عروضی به صراحت گفته است که اهالی مراغه آنچنان حيله گر بودند که بدون وجود خاک و به اصطلاح بدون بهانه هم قدرت تمرغ در خاک و نیل به اهداف خود را داشتند، تا چه برسد به اینکه آن‌ها خاک یا بهانه‌ای را نیز در جهت رسیدن به اهداف خود می‌یافتند.

لذا بدیهی است که فقط توضیحات مؤلف «فرهنگ آندراج» که فرموده است: «بی‌خاک مراغه کردن» مثلی است بدین معنای که «بی‌بهانه مقصود خود را به انجام رسانیده تا چه رسد به این که بهانه‌ای هم باشد» صحیح است.

«پس مأمون آن روز جامه‌ی خانه‌ها عرض کردن خواست و از آن هزار قبای اطلس معدنی و ملکی و طمیم و نسج و ممزج و مقراضی و اکسون هیچ نپسندید.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۳)

علامه قزوینی و سپس استاد معین پس از گمانه‌زنی‌ها و توضیحاتی مفصل در خصوص کیفیت ضبط این واژه و معنای آن اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۳). شفیع‌کدکنی گره از کیفیت ضبط و معنای این واژه باز کرده و چنین گفته است: «طمیم نوعی جامه، در فارسی گویا این کلمه به صورت طمیم و تمیم هردو رواج داشته است.» ناصر خسرو گوید:

چه به کار است چو عریان است از دانش جانن تن مُردار نپوشد به دیبای طمیم
(شفیع‌کدکنی ۱۳۸۸، ۲۶۱)

«مأمون چون پدر سوای رسید، پرده‌ای دید آویخته، خرم‌تر از بهار چین و نفیس‌تر از شعار دین.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۴) در متن یادشده اصطلاح «بهار چین» نیازمند توضیح معنایی است که بدان پرداخته نشده است. در این متن منظور از اصطلاح «بهار چین» فصل بهار کشور چین که طبیعتاً سرسبز و خرم بوده، نیست. بلکه منظور بتخانه‌های افسانه‌ای کشور چین است که به منزله‌ی بهشت زمینی بوده و این ترکیب با معنای اراده‌شده در کتاب‌هایی دیگر بازتاب داده شده‌اند.

در بهار چین دو یابی در بهار دین یکی حمله‌ی باز خشین و غنچه‌ی کبک دری
(سنایی غزنوی ۱۳۸۸، ۱۹۹)

شفیع‌کدکنی در تعلیقات، منظور از اصطلاح «بهار چین» را همین بتخانه‌های زمینی

بهشت‌مانند کشور چین دانسته است (شفیعی کدکنی ۱۳۸۸، ۴۵).

نیز در «هفت پیکر» نظامی و در وصف «خورنق بهرام گور» آمده است:

چون خورنق بفر بهرامی
روضه‌ای شد بدان دلارامی
کاسمان فتنه‌ی زمین خواندش
و آفرینش بهار چین خواندش

(نظامی ۱۳۸۹، ۵۶)

دستگردی نیز منظور از اصطلاح «بهار چین» را همین بتخانه‌های زمینی بهشت‌مانند کشور چین دانسته‌اند (نظامی، ۱۳۸۹، ۵۶).

«چون مهرگان درآمد عصیر در رسید و شاه سفرم و حماحم و آقحوان دردم شد»

(نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۵۰)

معین به نقل از «سبک‌شناسی نثر» بهار در خصوص واژه‌ی یادشده چنین گفته است: «مرحوم بهار نوشته‌اند: دردم استعمال عجیبی است و هیچ‌جا در نظم و نثر ندیده‌ام و گمان حقیر این است که غلط باشد و اصل دمام باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۵۰)

انزایی نژاد در خصوص واژه‌ی «دردم» چنین فرموده‌اند: «این واژه به معنای «دم دست قرار گرفتن» است.» (انزایی نژاد ۱۳۷۳، ۱۵۷) اگرچه پیشنهاد بهار و انزایی نژاد در جهت گره‌گشایی از صورت و معنای واژه‌ی یادشده است؛ ولی باید به این نکته عنایت داشت که «لغت‌نامه‌ی دهخدا» معنای صحیح ترکیب «دردم» را «در پی هم آمدن و به اصطلاح شکفتن» بیان کرده است و همین قسمت از متن «چهارمقاله» را شاهد معنایی برای ترکیب «دردم» آورده است.

«عشقی که سلطان یمین‌الدوله محمود را بر ایاز ترک بوده است معروف است و مشهور. آورده‌اند که سخت نیکو صورت نبود، لیکن سبزه‌چهره‌ای شیرین بوده است. متناسب اعضا و خوش حرکات و خردمند و آهسته، و آداب مخلوق پرستی او را عظیم دست داده بود...» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۵۵)

در این قسمت برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که منظور نظامی عروضی از اصطلاح «مخلوق پرستی» چه بوده است؟ با مطالعه و بررسی دیگر آثار متقدم‌تر از «چهار مقاله»، مشاهده می‌کنیم که پدیدآورندگان این کتاب‌ها، واژه‌ی «مخلوق پرستی» یا «پرستش و زمین‌بوسی مخدوم زمینی» را در آثار خود استفاده کرده‌اند. اسدی طوسی در «گرشاسب‌نامه» و در آخرین بیت از قسمت شگفتی‌های دیگر بتخانه‌ها چنین می‌نویسد:

همان نیز کز پیش گاو و خروس شدنی پرستنده و چاپلوس

(اسدی طوسی ۱۳۵۴، ۱۹۶)

همچنین فردوسی در قسمت «پادشاهی اسکندر و ماجرای رفتن او به عنوان رسول نزد

قیدافه» چنین می‌فرماید:

بر مهتر آمد زمین داد بوس چنان چون بود مردم چاپلوس

(فردوسی ۱۳۸۶، ۵۹)

لذا همان‌طور که مشاهده کردیم، شاعران پیش از نظامی عروضی، اصطلاح «مخلوق پرستی» را در کنار اصطلاح «چاپلوسی» قرار داده‌اند و همان‌طور که مشاهده نمودیم در آثار یادشده این دو کلمه از لحاظ معنایی مترادف هستند.

«امیر حیرت آورد. پس در آن حیرت روی بفرخی آورد و گفت: «هزار سر کره آورده‌اند همه روی سپید، و چهار دست و پای سپید، ختلی، راه تراست. تو مردی سگری و عیاری چندان که بتوانی گرفت بگیر ترا باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۴)

معین در خصوص معنای ترکیب «راه تراست» چنین گفته است: «استاد فروزانفر عقیده دارند راه تراست، غلط است زیرا چنین تعبیری در زبان فارسی بعید می‌نماید. شاید دراصل «راهبر شب» بوده است و آن صفت اسب است.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۴)

اگرچه پیشنهاد فروزانفر مبنی بر اینکه ترکیب «راه تراست» دراصل «راهبر شب» بوده است به‌نوعی راهگشای تعقید لفظی و معنایی ترکیب مورد بحث است؛ ولی می‌توان بدون دست زدن به صورت نسخه‌ی اصلی جمله، ترکیب نسخه‌ی اصلی «راه تراست» را لحاظ کرد و معنای محصلی را برای متن یادشده به دست داد.

در «لغت‌نامه دهخدا» و در توضیح معنایی کلمه‌ی «راه» چنین آمده است: «رام بودن، راهی، رهسپار، رونده.» (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۷، ۱۵۰۶)

لذا بعد از گذاشتن ویرگول پس از کلمه‌ی «راه» جمله از بار نگارشی صحیح برخوردار می‌شود و با عنایت به اینکه قبل از کلمه‌ی یادشده، امیرابوالمظفر چغانی در حال بیان ویژگی‌های همین اسب‌ها که همه «روی سپید، و چهار دست و پای سپید، ختلی، راه» بوده است، لذا واژه‌ی «راه» که در انتهای متن خصوصیات اسب‌ها آمده است نیز صفت همین اسب‌ها بوده و به معنای «رام بوده و راهی با راهور و رهسپار و رونده در برابر اسب چموش و سرکش» است

و ترکیب «تراست» نیز کامل‌کننده‌ی متن و معنای «برای تو است» از آن تعبیر می‌شود. «چون این دو بیتی ادا کردم؛ علاءالدوله احسنت‌ها کرد و بسبب احسنت، سلطان مرا هزار دینار فرمود. علاءالدوله گفت: «جامگی و اجراش نرسیده است. فردا بر دامن خواجه خواهم نشست تا جامگی و اجراش از خزانه بفرماید و اجراش بر سپاهان نویسد. گفت: مگر تو کنی که دیگران را این حسبت نیست و او را با لقب من خوانید.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۸)

معین در توضیح معنای کلمه‌ی «حسبت» چنین نوشته است: «(بکسر اول و فتح سوم) مزد، امید مزد و ثواب از خدای.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۸)

انزایی‌نژاد توضیح معنایی معین را ناصواب دانسته است و بدون آوردن شاهد مثال، معنای صحیح واژه‌ی «حسبت» را مجازاً «قدرت» می‌داند (انزایی‌نژاد ۱۳۷۳، ۱۵۷). در تبیین معنای صحیح واژه‌ی یادشده باید به دونکته توجه داشت. نکته‌ی اول اینکه واژه‌ی «حسبت» که در متن یادشده از «چهار مقاله» آمده است، هیچ تناسب شکلی و معنایی با ترکیب «حسبه لله» که معین در شرح معنایی آن بیان کرده است، ندارد و از دیگر سو، تعبیر معنایی انزایی‌نژاد نیز صحیح نمی‌نماید؛ زیرا در هیچ‌کدام از فرهنگ‌ها واژه‌ی «حسبت» چه به صورت مستقیم و چه به صورت مجازی به معنای «قدرت» نیامده است.

نکته‌ی دوم اینکه متن «او را با لقب من خوانید» که بلافاصله در دنباله‌ی این کلمه آمده است به خوبی بیان‌گر این موضوع است که برخلاف دیدگاه معین فاعل جمله، سلطان سنجر است نه پسر برهانی.

یکی از معانی واژه‌ی حسبت همانا «حساب و کتاب کردن» است چنانکه در دیوان ناصر خسرو آمده است:

پرورش جان به سخن‌های خوب سوی خردمند مهین حسبت است
کو کب علم آخر سر بر کند گرچه کنون تیره و در رجعت است

(قبایانی ۱۳۸۴، ۱۹۲)

ماجرا از این قرار بود که پس از پایان شعرخوانی پسر برهانی سلطان سنجر از شعر او بسیار شگفت‌زده شد و هزار دینار را به‌عنوان صلّه به او داد. در این میان، علاءالدوله نیز که فرصت را مناسب دید به سلطان سنجر پیشنهاد داد که جامگی پسر برهانی که تاکنون به او داده نشده بود از خزانه و سپس اجری و مستمری معوق او نیز از سپاهان پرداخت شود؛ لذا سلطان سنجر از

این حساب و کتاب کردن منطقی حسیت علاءالدوله نیز شگفت‌زده‌تر شد و به او گفت: «مگر تو کنی که دیگران را این حسبت نیست و او را با لقب من خوانید.»

لذا معنای صحیح جمله یادشده این چنین است: «[سلطان سنجر به علاءالدوله گفت: مگر تو این کار را انجام بدی که دیگران این‌طور حساب و کتاب بلد نیستند و از این به بعد پسر برهانی را با لقب من بنامید.»

در دنباله‌ی همین داستان و پس از واسطه‌گری علاءالدوله در جهت پرداخت شدن صله و جامگی به پسر برهانی، نظامی عروضی داستان را این چنین ادامه می‌دهد: «آن بزرگ بزرگ‌زاده [علاءالدوله] چنان ساخت که دیگرروز نماز پیشین هزار دینار بخشیده و هزار و دویست دینار جامگی و برات، نیز هزار من غله، به من رسیده بود.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۹)

معین معنای واژه‌ی برات را نوشته‌ای دانسته است که «به واسطه‌ی آن دولت بر خزانه یا بر حکام یا تاجری بر تاجری دیگر حواله‌ی وجهی دهد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۶۹)

یکی دیگر از معناهای واژه‌ی برات همانا «تحفه و ارمغان» است. چنانکه در این بیت حافظ آمده است:

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

(حافظ ۱۳۸۶، ۲۴۶)

اگرچه معنای معین نادرست نیست؛ ولی از آنجاکه پسر برهانی به سبب سرایش شعر برای کسب صله‌ی خود مستقیماً به خزانه رجوع کرده است و چون به سبب وجود صله در خزانه، دیگر نیاز به حواله و برات دادن نبوده است، شاید معنای واژه‌ی «برات» در متن یادشده تحفه و ارمغان بوده است: «تحفه‌ای که در جهت سرایش شعر از خزانه برخوردار شده باشد.»

«روزی در غیبت رشیدی از عمیق پرسید که شعر عبدالسید رشیدی را چون می‌بینی؟ گفت شعری بغایت نیک منقی و منقح.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۴)

معین در خصوص معنای کلمه‌ی یادشده چنین گفته است: «منقح از تنقیح، پاک‌کرده‌شده و صاف‌کرده‌شده.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۴)

هرچند که یکی از معانی واژه‌ی «منقح» در فرهنگ‌ها پاک‌کرده‌شده و صاف‌کرده ضبط شده است ولی از آنجاکه این معانی ایرادشده از طرف معین برای پیراستن مادیات استفاده می‌شود،

درخصوص شعر معنایی چندان درخور نمی‌نماید. دهخدا همین قسمت از «چهار مقاله» را در جهت توضیح معنایی کلمه‌ی «منقح» در لغت‌نامه‌ی خود بیان کرده است و معنای درخور آن را «اصلاح‌شده» دانسته است (دهخدا ۱۳۷۷، ج ۱۳، ۲۱۰۹).

در داستان «عمیق و رشیدی» نظامی عروضی داستان را این‌گونه ادامه می‌دهد: «سلطان خضرین ابراهیم گفت امیرالشعرا [عمیق] را پرسیدم که شعر رشیدی چون است؟ گفت نیک است اما بی‌نمک است، باید که درین معنی بیتی دو بگویی. رشیدی خدمت کرد و بجای خویش آمد و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت:

شعرهای مرا به بی‌نمکی	عیب کردی روا بود شاید
شعر من همچون شکر و شهدست	وندر دو نمک نکو ناید
شلغم و باقلی ست گفته‌ی تو	نمک ای قلتبان تو را یاید

چون عرضه کرد؛ پادشاه را عظیم خوش آمد، و در ماوراءالنهر عادت و رسم است که در مجلس پادشاه و دیگر مجالس زر و سیم در طبق‌ها بتقل نهند و آن را «سیم طاق و جفت» خوانند و در مجلس خضرخان بخش چهار طبق زر سرخ بنهادندی، در هریک دو یست و پنجاه دینار و آن بمشت بخشیدی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۵)

معین در توضیح معنای کلمه‌ی «نقل» چنین گفته است: «معمولست که در شایاش بر سر عروس و داماد نقل را با پول سفید مخلوط کنند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۴)

جای تعجب است که مشاهده می‌کنیم معین از روند معنایی متن عدول کرده است و معنای واژه‌ی «نقل» را پول شایاش دانسته است. زیرا داستان بیان‌شده درخصوص بدیهه‌گویی و حاضر جوابی رشیدی است و این مهم در متن «رشیدی خدمت کرد، و بجای خویش آمد و بنشست و بر بدیهه این قطعه بگفت...» هویدا است.

یکی دیگر از معانی واژه‌ی «نقل» همانا بدیهه‌گویی و بدون تفکر سخن‌گفتن است و این واژه با این معنا در این قسمت از «تاریخ سیستان» آمده است: «[سیف عثمان گفت:] بنده نیز بیندیشد، آنگاه آنچه او را فراز آید، باز نماید که بتقل سخن راست نیاید.» (بهار ۱۳۸۱، ۱۷۶)

لذا با عنایت به مطالب بیان‌شده به این نتیجه می‌رسیم که خواست نظامی عروضی از معنای متن «و در ماوراءالنهر عادت و رسم است که در مجلس پادشاه و دیگر مجالس زر و سیم در طبق‌ها بتقل نهند و آن را سیم طاق و جفت خوانند» چنین بوده است: «و در ماوراءالنهر مرسوم

است که در مجلس پادشاه و دیگر مجالس، زر و سیم را در طبق‌هایی به‌خاطر حاضر جوابی بقتل [درجهت بخشیدن به‌خاطر حاضر جوابی] می‌گذارند و آن را سیم و زر طاق و جفت می‌خوانند.»

همچنین دنباله‌ی داستان که سلطان خضرخان پس از حاضر جوابی رشیدی درجهت سرایش قطعه‌ی یادشده به او چهار طبق سیم و زر بخشید نیز تأییدکننده‌ی همین معناست. «این روز چهار طبق رشیدی را فرمود و حرمتی تمام پدید آمد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۵)

«حیی قتیبه عامل طوس بود و این قدر او را واجب داشت و از خراج فرو نهاد، لاجرم نام او تا قیامت بماند، و پادشاهان همی خوانند. پس شاهنامه علی دیلم در هفت مجلد نبشت، و فردوسی بودلف را برگرفت، و روی بحضرت نهاد بغزنین، و بیامردی خواجه‌ی بزرگ احمد حسن کاتب عرضه کرد، و قبول افتاد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۷)

با خواندن متن یادشده برای خواننده این سؤال مطرح می‌شود که منظور نظامی عروضی از عبارت «و فردوسی بودلف را برگرفت» چیست؟ آیا فردوسی با مصاحبت و همراهی بودلف راوی، شاهنامه را به حضور محمود غزنوی برده بود؟

از آنجاکه متن «و فردوسی بودلف را برگرفت» در تمامی چاپ‌های «چهارمقاله» به‌همین صورت آمده است و امکان اشتباه چاپی و تصحیحی در آن ضعیف است، و از طرفی اگر کم‌کاری نساخ نیز نباشد، به سه دلیل به این نتیجه می‌رسیم که فردوسی بدون همراهی و مصاحبت بودلف، شاهنامه را به غزنین برده است.

دلیل اول اینکه طبق گفته‌ی نظامی عروضی که این گفته‌ی نظامی عروضی براساس گفته‌ی فردوسی در شاهنامه است، نقش افراد در فرایند سرایش و نوشتن و روایت شاهنامه، چنین بوده است: «علی دیلم که نساخ یا نویسنده‌ی شاهنامه بود. حیی قتیبه (یا حسین قتیبه) که نقش کارپرداز و پیش‌کار را برعهده داشت و بودلف که راوی اشعار شاهنامه بوده است و لذا نقش آنان، و به‌گفته‌ی نظامی عروضی یا استاد طوس، تا همین‌جا تمام می‌شود.»

دلیل دوم اینکه طبق گفته‌ی نظامی عروضی در متن یادشده از کتاب «چهار مقاله»، فردوسی شاهنامه را به پایمردی احمد حسن کاتب به حضور محمود غزنوی برده است، و در به‌حضور بردن شاهنامه به‌نزد محمود غزنوی، بودلف هیچ نقشی نداشته است.

دلیل سوم اینکه استاد صفا نیز که «تاریخ ادبیات در ایران» را به‌رشته‌ی تحریر درآورده

است به‌صراحت با این عقیده‌ی نظامی‌عروضی موافق بوده است و سخن نظامی‌عروضی را مبنی براینکه فردوسی به‌تنهایی شاهنامه را به‌حضور محمد غزنوی برده است، تأیید کرده است (صفا ۱۳۸۵، ۱۲۱).

پس خواست و هدف نظامی‌عروضی از معنای متن «و فردوسی بودلف را برگرفت» چیست؟ با تعمق فراوان در متن یادشده به‌نظر می‌رسد که چون نظامی‌عروضی در جمله‌ی قبل از متن موردنظر، کلمه‌ی «شاهنامه» را آورده است، لذا در متن یادشده، این واژه را به قرینه‌ی لفظی حذف کرده است. به دیگر سخن، خواست نظامی‌عروضی از معنای متن «و فردوسی بودلف را برگرفت» این بوده است که بگوید: «فردوسی، شاهنامه‌ی بودلف را [همان نسخه‌ای از شاهنامه که توسط بودلف در مجامع روایت می‌شده، یعنی نسخه‌ی نهایی شده تا آن‌زمان] را برگرفت و برای رفتن به حضور محمود، روی به سوی غزنین نهاد.»

«در جریان مرگ فردوسی و واعظی که از دفن فردوسی در گورستان مسلمانان جلوگیری کرد»، نظامی‌عروضی داستان را این‌چنین ادامه می‌دهد: «در آن‌حال مذکری بود در طبران. تعصب کرد و گفت: من رها نکنم تا جنازه‌ی او در گورستان مسلمانان برند که او رافضی است... صاحب برید به‌حضرت بنوشت و بر سلطان عرضه کردند. مثال داد که آن دانشمند از طبران برود، بدین فضولی که کرده است.» (نظامی‌عروضی ۱۳۷۷، ۷۳)

معین درخصوص معنای واژه‌ی «صاحب برید» چنین آورده است: «قاصد، پیک، نامه‌بر، و صاحب برید رئیس اداره‌ی پیکان و رئیس پست بود که غالباً مأموریت داشت اخبار حوزه‌ی خویش را بسطان اطلاع دهد.» (نظامی‌عروضی ۱۳۷۷، ۸۳)

هرچند معنای معین ناصحیح نیست؛ ولی باید به این نکته عنایت داشت که متن «مثال داد که آن دانشمند از طبران برود، بدین فضولی که کرده است» قرینه‌ای است که نشان می‌دهد کار صاحب برید فقط نامه‌رسانی نبوده است. بلکه به‌صورت پوشیده خبرهای مختلفی را که گزارش آشکار آن عواقب ناگواری برای فرستنده داشته است، گردآوری می‌کرده و مخفیانه گزارش می‌داده است و این دقیقاً نکته‌ای است که کرمی درخصوص معنای واژه‌ی «صاحب برید» در مقاله‌ای بانام «تبیین نکته‌هایی از تاریخ بیهقی» به آن اشاره کرده است و از آنجا که کرمی درخصوص معنای واژه‌ی «صاحب برید» از کتاب «سیاست‌نامه» که یادگار دوران سلاجقه است، استشهاد معنایی آورده‌اند، به‌نظر می‌رسد که این رسم دربین سلجوقیان که

جانشین غزنویان شدند، نیز کماکان مرسوم بوده است.» (کرمی ۱۳۸۸، ۲۷)
 کرمی به درستی معنای دقیق واژه‌ی «صاحب برید» را نه فقط رئیس پست، بلکه کسی مانند رئیس اداره‌ی اطلاعات امروزی دانسته است. (کرمی ۱۳۸۸، ۲۷)

نقدی بر پیشنهاد تصحیح دوباره‌ی «چهار مقاله» توسط دکتر معین

معین در خلال توضیحات خود بر متن کتاب «چهار مقاله» چاپ سال ۱۳۷۷ و فی مابین متن اصلی و توضیحات معنایی خود، پیشنهادهایی مبنی بر تصحیح مجدد برخی از لغات و تعبیرات «چهار مقاله» را مطابق نظر خود داده است که در متن پیش‌رو با عنایت به قراین درون‌متنی، به نقد این پیشنهادها نیز می‌پردازیم.

«دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطایی و بلاغی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۹)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح کلمه‌ی نسخه‌ی اصلی «صناعت» را به شکل «صنعت» داده است. (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۹)
 پیشنهاد معین قابل نقد است؛ زیرا نظامی عروضی از این کلمه در دیگر قسمت‌های «چهار مقاله» بارها استفاده کرده است و صورت نوشتاری «صناعت» صحیح و بدون نقص است و این چیزی نیست مگر سلیقه‌ی نوشتاری نظامی عروضی در استفاده از این شکل نوشتاری برای کلمه‌ی «صناعت».

مثلاً عروضی در حکایت سوم از همین باب دبیری چنین می‌گوید: «هر صنعت که تعلق بفکر دارد صاحب صنعت باید که فارغ دل و مرفه باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۷)
 نیز در ابتدای مقاله شاعری می‌گوید: «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتفاق مقدمات موهومه کند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۲)

در داستان «رشیدی و سلطان خضر بن ابراهیم» نیز می‌گوید: «اگرچه رشیدی جوان بود اما عالم بود و در آن صنعت، سنی زینب ممدوح او بود.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۴)
 همچنین در باب نجوم چنین می‌گوید: «اما هندسه صنعتی است که اندرو شناخته شود حال اوضاع خطوط.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۸۷)

نیز در ابتدای مقاله طب چنین می‌گوید: «طب صنعتی است که بدان صنعت صحت در بدن انسان نگاه دارند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۰۶)

«پس دبیر باید که کریم الاصل شریف العرض دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرأی باشد و از/دب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر نصیب او رسیده باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۰)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح متن یادشده را به صورت زیر داده است:

«پس کاتب باید که کریم اصل، شریف عرض، دقیق نظر، عمیق فکر، ثاقب رأی و صایب حدس باشد و از آداب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ او فر نصیب او رسیده باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۰)

این شیوه‌ی تصحیح معین محل سه نقد دارد. نقد اول، چرا با وجود اینکه باب یادشده در خصوص «دبیری» است و لفظ «دبیری» توسط نظامی عروضی در آن بارها تکرار شده است، معین پیشنهاد داده است که لفظ «کاتب» را جایگزین کلمه‌ی نسخه‌ی اصلی «دبیری» کنیم؟

نقد دوم، چرا معین در متن یادشده تمام ال و لام‌هایی (ال) را که در ابتدای اسم‌ها آمده، حذف کرده است و مابین اسامی واو (و) گذاشته و آن را به لفظ امروزی نزدیک کرده است؟ این درحالی است که استفاده از الف و لام (ال) در ابتدای کلمات و حذف حرف عطف واو (و) مابین واژه‌ها از خصوصیات سبکی نظامی عروضی در «چهار مقاله» است. چنانکه او در چگونگی ویژگی‌های یک شاعر در باب شاعری می‌گوید: «أما شاعر باید که سلیم الفطره عظیم الفکر صحیح الطبع جید الرویه دقیق النظر باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۷)

یا مثلاً در ابتدای «مقاله طب» چنین می‌گوید: «أما طبیب باید که رقیق الخلق حکیم النفس جید الحدس باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۸۷)

نقد سوم اینکه چرا معین پیشنهاد افزودن اصطلاح «صایب حدس» در انتهای این متن را داده است؟ بنابر گفته‌ی نظامی عروضی در «چهار مقاله»، داشتن استعداد «حدس خوب: صایب حدس»، فقط از ضروریات یک طبیب خوب بوده است نه یک دبیر. چنانکه در ابتدای «مقاله طب» چنین می‌گوید: «أما طبیب باید که رقیق الخلق حکیم النفس جید الحدس باشد، و حدس حرکتی باشد که نفس را بود در آراء صایبه اعنی که سرعت انتقالی بود از معلوم بمجهول.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۰۶)

لذا با عنایت به نکته‌های بیان شده به این نتیجه می‌رسیم که پیشنهاد تصحیح معین وجهی ندارد.

«اسکافی دبیری بود از جمله‌ی دبیران آل سامان رحمهم الله - و آن صناعت نیکو آموخته

بود و بر شء/هق نیکو رفتی و از مضایق نیکو بیرون آمدی و در دیوان رسالت نوح بن منصور
محرری کردی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۳)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد جایگزینی واژه‌ی «مطالب» را به جای واژه‌ی
نسخه‌ی اصلی «شواحق» و در ادامه نیز پیشنهاد جایگزینی کلمه‌ی «مقاصد» را به جای کلمه‌ی
نسخه‌ی اصلی «مضایق» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۳).

به دو دلیل به این نتیجه می‌رسیم که این پیشنهاد معین محلی از اعراب ندارد:
دلیل اول اینکه نظامی در پی بازگردن تسلط و چیرگی اسکافی بر شغل دبیری بوده است
و این تسلط را با رعایت تناسب رابطه‌ی متضاد بین دو کلمه‌ی «شواحق» و «مضایق» و در ادامه
نیز مابین دو کلمه‌ی «رفتی» و «بیرون آمدی» بیان کرده است.

دلیل دوم اینکه نظامی عروضی در دیگر قسمت‌های «چهار مقاله» نیز بازم از این اصطلاح
«مضایق» استفاده کرده است. مثلاً در حکایت دوم همین «مقاله دبیری»، نظامی عروضی
در خصوص ویژگی‌های «تاش سپهسالار» می‌گوید: «که تاش عظیم خردمند بود و روشن رای و
در مضایق چُست درآمدی و چابک بیرون شدی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۵)

یا مثلاً در «مقاله شعر و در چگونگی کیفیت یک شاعر خوب»، چنین توصیه می‌کند: «و
پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق
سخن بر چه وجه بوده است.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۷)

بنابراین از آنجاکه صورت نسخه‌ی اصلی «مضایق» توسط نظامی عروضی در دیگر
قسمت‌های «چهار مقاله» بازم به کار رفته است؛ لذا این استعمال، به کارگیری واژه‌ی متضاد
«شواحق» در برابر واژه‌ی «مضایق» را توسط نظامی عروضی توجیه می‌کند. پس پیشنهاد تصحیح
مجدد این دو واژه توسط معین وجهی ندارد.

«امیر نوح علی بن محتاج الکشانی را که حاجب الباب بود با آلپ تگین فرستاد با نامه‌ای
چون آب و آتش، مضمون او همه وعید، و مقرون او همه تهدید، صلح را مجال ناگذاشته، و
آشتی را سبیل رها ناکرده، چنانکه در چنین واقعه‌ای و چنین داهیه‌ای خداوند ضجر قاصی
بیندگان عاصی نویسد، همه نامه پر از آنکه بیایم و بگیریم و بکشیم...» (نظامی عروضی ۱۳۷۷،

(۲۳)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح متن «و آشتی را سبیل رها ناکرده» را

به شکل «و آشتی را سبیل رها کرده» داده است. (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۳)

با خواندن این داستان، برای خواننده تردیدی باقی نمی ماند که منظور نظامی عروضی از معنای «و آشتی را سبیل رها ناکرده» این است که بگوید امیر نوح علی بن محتاج الکشانی راهی را برای رسیدن به آشتی باقی نگذاشته بود و این دقیقاً همان معنایی است که معین آن را پس از پیشنهاد تصحیح فعل «ناکرده» به «کرده» اراده کرده است؛ ولی همان طور که در متن و با خط کشیدن زیر کلمه‌ی آخر ققره‌ها نشان داده‌ایم، نظامی عروضی در متن یادشده در پی سجع آرایبی کلام از نوع متوازی بوده است و در اینجا بنا بر ضرورت، در برابر فعل «ناگذاشته» از فعل «ناکرده» استفاده کرده است تا اضافه کردن پیشوند نفی (نا) به فعل (کردن)، مسامحتاً بتواند در سجع آرایبی از نوع متوازی به او کمک کند و همان طور که مشاهده می‌کنیم او در این زمینه چندان موفق نبوده است. همچنین همان گونه که می‌بینیم، نظامی عروضی این سجع آرایبی از نوع متوازی را نیز در جملات قبل و بعد از متن «و آشتی را سبیل رها ناکرده» نیز رعایت کرده است.

بنابراین صورت نسخه‌ی اصلی متن «صلح را مجال ناگذاشته و آشتی را سبیل رها ناکرده...» هیچ نقضی ندارد و معنای آن نیز چنین است: «[در نامه‌ی یادشده] امیر نوح، مجال و فرصتی برای صلح و آشتی باقی ننهاده بود و راهی برای آشتی و صلح باقی نگذاشته بود تا بتوان از آن راه به صلح رسید.»

«چون اسکافی را کار بالا گرفت، در خدمت امیر نوح بن منصور متمکن گشت و ماکان کاکوی بری و کوهستان عصیان آغاز کرد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۴)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح کلمه‌ی نسخه‌ی اصلی «بری» را به صورت «درری» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۴).

پیشنهاد معین وجهی ندارد. زیرا نظامی عروضی در دیگر قسمت‌های کتاب «چهار مقاله» به تکرار با اضافه کردن حرف (ب) به ابتدای نام شهرها، از این صورت نوشتاری برای ساخت «متمم» استفاده کرده است. مثلاً در همین داستان، نظامی عروضی در میانه‌ی گفتگوی نوح بن منصور و اسکافی دبیر چنین می‌گوید: «باید که با تاش موافقت کنی و هر چه درین واقعه از لشکرکشی بروی فرو شود تو با یاد او فرا دهی و من بنیشابور مقام خواهم کرد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۲۵)

همچنین در داستان «فرارکردن فردوسی از دست محمود غزنوی» چنین می‌گوید: «سیاست محمود دانست، شب از غزنین برفت، و بهری بدکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۸۰)

لذا بدیهی است که واژه‌ی نسخه‌ی اصلی «بری» هیچ کمبودی ندارد و پیشنهاد تصحیح معین وجهی ندارد.

«خواجehی بزرگ احمدحسن میمندی را برایشان رحمت آمد و خراج آن سال ایشان را بخشید و از عوارضشان مصون داشت و گفت: بازگردید و بیش بکوشید و کم خرج کنید تا سر سال بجای خویش بازآیید.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۰)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح کلمه‌ی نسخه‌ی اصلی «بجای» باید به صورت «بحال» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۰).

این پیشنهاد جایگزینی واژه‌ها توسط معین نیز وجهی ندارد. زیرا نظامی عروضی در سه سطر بعد و درخصوص پیشنهاد دوباره‌ی لمغانیان برای معافیت از پرداخت مالیات و با استفاده از صورت کلمه‌ی «بجای» می‌گوید: «و چون سال بسر شد همان جماعت باز آمدند و قصه خود بخواجه رفع کردند، نکت آن مقصور بر آنکه سال پار خداوند خواجehی بزرگ ولایت ما را برحمت و عاطفت خویش بیاراست و بحمايت و حیاطت خود نگاهداشت، و اهل لمغان بدان کرم و عاطفت بجای خویش رسیدند و چنان شدند که در آن نغر مقام توانند کرد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۱)

لذا بدیهی است که صورت نسخه‌ی اصلی «بجای» صحیح بوده و هیچ کمبودی ندارد. «مأمون واله گشت، دل دریاخته بود جان برسر دل نهاد، دست دراز کرد و از خلال قبا هژده دانه مروارید برکشید، هر یکی چند بیضه‌ی عصفوری.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۵)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح واژه‌ی «هژده» را به شکل «ده» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۵).

از آنجاکه معین هیچ دلیلی بر ارائه‌ی این پیشنهاد خود نداده است، لذا سخن ایشان محل نقد است. به نظر نگارندگان واژه‌ی «هژده» که در نسخه‌ی اصلی و متن یادشده آمده است هیچ‌گونه ایرادی ندارد و اتفاقاً در پایان این داستان کلمه‌ای آمده است که وجود آن را توجیه می‌کند. نظامی عروضی در پایان این داستان چنین می‌گوید: «نیز از او چشم برنتوانست داشت و

هژده روز از آن خانه بیرون نیامد و بهیچ کار مشغول نشد الا بدو و کار فضل بالا گرفت و رسید بدانجا که رسید.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۳۶)

چون نظامی عروضی خود گفته است که مأمون هجده روز در خانه‌ی فضل بماند، این عدد تناسبی سخت معنادار با تعداد هجده مروریدی دارد که مأمون به دختر فضل نثار کرد و این تناسب خواننده را به این نکته راهنمایی می‌کند که هجده به تعداد مروریدها در خانه‌ی فضل ماند و این بدان معناست که ترکیب نسخه‌ی اصلی «هژده» هیچ کمبودی ندارد.

«همه‌ی ائمه‌ی ماوراءالنهر انگشت بدنشان گرفتند و شگفتی‌ها نمودند و گفتند: اینت جوابی کامل و اینت لفظی شامل؛ خاقان عظیم برافروخت که بدبیر کفایت شد و بائمه حاجت نیفتاد و چون بغزنین رسید همه بیسندیدند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۱)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح متن «بدین تدبیر کفایت گشت» را به جای صورت نسخه‌ی اصلی «که بدبیر کفایت شد» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۱).

وجود متن نسخه‌ی اصلی «بدبیر کفایت شد» در متن یادشده بایسته و لازم است و این پیشنهاد تصحیح معین محلی از اعراب ندارد؛ زیرا آن بزرگوار به روند داستان هیچ توجهی نکرده است تا متوجه شوند که اصلاً تدبیری درکار نبوده است و دراین میان بغران‌خان که از تهیه‌ی مایحتاج ائمه‌ای که برای پاسخ‌دادن به سؤال محمود غزنوی چهار ماه زمان خواسته بودند دل‌نگران و عاجز شده بود، و وقتی دید که این مشکل توسط یک دبیر معمولی برطرف شد، بسیار خوشحال شد.

نظامی عروضی در این خصوص در چهار سطر پیشین چنین می‌گوید: «و چند کس از کبار و عظام ائمه‌ی ماوراءالنهر قبول کردند که هر یک درین باب کتابی کنند و درائتای سخن و متن کتاب جواب آن کلمات درج کنند و برین چهار ماه زمان خواستند و این مهلت، بانواع مضرّ همی بود، چه از همه قوی‌تر اخراجات خزینه بود در اخراجات رسولان و پیکان و تعهد ائمه تا محمدبن عبده الکاتب-که دبیر بغراخان بود و در علم تعمقی و در فضل تنوّقی داشت و در نظم و نثر تبحری و از فضلا و بلغاء اسلام یکی او بود-گفت: من این سؤالات را در دو کلمه جواب کنم چنانک افاضل اسلام و اماتل مشرق چون ببینند درمحلّ رضا و مقرّ پسند آفتند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۴۱)

لذا بدیهی است که متن نسخه‌ی اصلی «بدبیر کفایت شد» صحیح بوده و نیاز به تصحیح

مجدد ندارد.

«پس خواجه اسباب ابوعلی و ابوسهل ساخت، و دلیلی همراه ایشان کرد؛ و از راه بیابان روی بگرگان نهادند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۹)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح متن «و از راه بیابان روی بگرگان نهادند» را به صورت «و از راه گرگان روی بگرگان نهادند» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۹). این پیشنهاد معین نیز محلی از اعراب ندارد. زیرا نظامی عروضی دردنباله‌ی نقل همین داستان و در ماجرای گم شدن ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی و راهنمای ایشان در همین بیابان خوارزم، از زبان ابوعلی سینا که از طوفان بیابان نجات پیدا کرده بود، چنین می‌گوید: «ابوعلی حکایت کرد که روز چهارم بادی برخاست و گرد برانگیخت، و جهان تاریک شد، و ایشان راه گم کردند، و باد طریق را محو کرد، و چون باد پیارامید، دلیل از ایشان گمراه‌تر شده بود؛ و در آن گرمای بیابان خوارزم از بی‌آبی و تشنگی، بوسهل مسیحی بعالم بقا انتقال کرد، و دلیل و ابوعلی با هزار شدت بباورد افتادند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۱)

لذا نتیجه می‌گیریم که متن نسخه‌ی اصلی «و از راه بیابان روی بگرگان نهادند» صحیح بوده و هیچ نقصی ندارد.

«چون بگرگان رسید، بکاروانسرای فرود آمد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۱)

معین مابین متن اصلی و پاورقی، پیشنهاد تصحیح کلمه‌ی نسخه‌ی اصلی «کاروانسرای» را به صورت «کاروانسرای» داده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۱).

این پیشنهاد جایگزینی واژه‌ها توسط معین نیز وجهی ندارد. زیرا در دنباله‌ی متن و پس از اینکه ابوعلی سینا با طبابت مردم در همین کاروانسرای موردنظر، موجبات جلب نظر قابوس و شمشگیر و به حضور طلبیدن او برای معالجه‌ی یکی از اقوام قابوس را فراهم کرد، نظامی عروضی از زبان یکی از خدمتکاران قابوس و شمشگیر داستان را این‌گونه ادامه می‌دهد: «تا یکی از خدمت، قابوس را گفت که در فلان تیم جوانی آمده است عظیم طیب و بغایت مبارک دست و چندکس بر دست او شفا یافت.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۱)

لذا چون نظامی خود از اصطلاح «فلان تیم» استفاده کرده است این استفاده کردن او بدین معنی است که در گرگان کاروانسرا و تیم‌هایی دیگری نیز بوده است که منظور خدمتکار و شمشگیر فقط یک از آن‌ها بوده است «فلان تیم».

«خوردنی پیش او بردند و او همی خورد، و بعداز آن هرچه از اشربه و ادویه خواجه فرمودی بدو دادندی و گفتند که نیک بخور که این، گاو را نیک فریه کند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۸)

معین مابین متن اصلی و پاروقی، پیشنهاد تصحیح فعل نسخه‌ی اصلی «گفتند» را به صورت «گفتندی» داده است و شاید که این پیشنهاد معین برای قرینه‌سازی فعل «گفتندی» با فعل استمراری «دادندی» بوده است (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۸).

توضیحات معین صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا اضافه کردن حرف (ی) به دیگر افعال به جز فعل «گفتند» از خصوصیات سبکی «چهار مقاله» است. مثلاً در همین داستان و درخصوص برنشستن ابوعلی سینا و رفتن مشاهیر به دنبال او نظامی عروضی چنین می‌گوید: «و خواجه برنشستی و آن جماعت در خدمت او رفتندی چون بدیوان رسیدی سوار دوهزار شده بودی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۲۷)

یا مثلاً در داستان «فرارکردن ابوعلی سینا و ابوسهل مسیحی به همراه اسب و استر معروف» نظامی عروضی چنین می‌گوید: «و این دو مرکب معروف بودند در دوندگی چنانکه شبی چهل فرسنگ برفتندی.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۱۶)

ولی اضافه کردن حرف (ی) به فعل «گفتند» در تمام «چهار مقاله» حتی یک نمونه نیز ندارد. درخصوص استفاده کردن از صورت فعل «گفتند» نظامی در همین داستان ابوعلی سینا و ابوسهل که قصد نرفتن به حضور محمود غزنوی را داشتند، چنین می‌گوید: «ابوعلی و ابوسهل گفتند ما نرویم اما ابونصر و ابوالخیر و ابوریحان رغبت نمودند.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۱۱۹) یا مثلاً در داستان «فردوسی و در جریان مشورت کردن محمود غزنوی با اطرافیان خود که به فردوسی چقدر سکه دهند»، نظامی عروضی چنین می‌گوید: «محمود با آن جماعت تدبیر کرد که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد.» (نظامی عروضی ۱۳۷۷، ۷۸)

و نمونه‌های بی‌شمار دیگری که مثلاً در صفحات ۳۴، ۴۵، ۶۷ و ۸۶ و... وجود دارد که برای درازنشدن رشته‌ی کلام از نوشتن آن‌ها پرهیز می‌کنیم.

نتیجه گیری

باعنایت به شگردها و خصوصیات ویژه‌ای که در کتاب «چهار مقاله» وجود دارد و همچنین با در نظر گرفتن این اصل که نظامی عروضی با ادغام دو شیوهی سبک مرسل و فنی در قالب این کتاب به شیوه‌ای هرچه استادانه‌تر با کلمات بازی و هنرنمایی کرده است؛ لذا برای یافتن معانی تک‌تک کلمه‌ها و جمله‌های آن نیاز به دقت و تمرکز زیاد و به‌خصوص استفاده از کتاب‌های دیگری که قبل و بعد آن به رشته‌ی تحریر درآمده‌اند است تا بتوان بار معنایی آن‌ها را به‌خوبی و مطابق آنچه که منظور و هدف نویسنده است فهمید. دگرگونی در نثری که در قرن چهارم در حال رواج بوده است به نویسندگان این قرن امکان داده است تا بتوانند جادوگری‌های نوشتاری در هر دو سبک مرسل و فنی را ادغام کنند و با این کار، خوانندگان این کتاب‌ها را در یافتن بار معنایی اصلی نوشته‌ی خود به چالشی زیباشناختی بکشند. لذا امید است که نوشته‌ی حاضر توانسته باشد گوشه‌ای از زیبایی‌های این کتاب فاخر را نمایان کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع و ارجاعات

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد. (۱۳۵۴). *گرشاسب‌نامه*، ج ۲، به کوشش حبیب یغمایی، تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- اقبال، عباس. (۱۳۱۰). «بعضی ملاحظات در باب انتقادات بر حواشی چهار مقاله»، *مجله‌ی شرق*، ش ۷: ۴۰۶ تا ۴۳۳.
- انزایی نژاد، سیدرضا. (۱۳۷۳). «چند یادداشت بر چهار مقاله نظامی عروضی»، *مجله‌ی زبان و ادبیات فارسی*، شماره‌های ۴ و ۵: ۴۳ تا ۵۴.
- بهار، محمدتقی. (۱۳۸۱). *تاریخ سیستان*، چاپ ۱، تهران: انتشارات معین.
- بیهقی، ابوالفضل. (۱۳۸۹). *تاریخ بیتهی*، ج ۱۴، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: انتشارات مهتاب.
- جوینی، عظاملک. (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۴، به تصحیح علامه محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۶). *دیوان غزلیات*، ج ۴۲، به کوشش خلیل خطیب‌رهبر، تهران: انتشارات صفی علی‌شاه.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی، تهران: مؤسسه‌ی لغت‌نامه دهخدا.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۸). *تاریخ‌های سلوک: نقد و بررسی چند قصیده از حکیم سنایی*، ج ۹، تهران: آگاه.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۵). *تاریخ ادبیات در ایران*، ج ۲۵، تألیف صفا و تلخیص ترابی، تهران: ققنوس.
- عرفان، عبدالرب. (۱۳۸۵). «واژه‌ای شایان دقت در چهارمقاله (ترجمه شریف حسین قاسمی)»، *نامه‌ی انجمن*، ش ۲۳: ۱۷۳ تا ۱۸۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، ج ۶، ج ۱، به کوشش جلال خالقی‌مطلق و محمود امیرسالار، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). *شاهنامه*، ج ۴، ج ۱، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- فرزان، سیدمحمد. (۱۳۳۱). «نظری در تصحیح چهارمقاله»، قسمت دوم یادداشت‌های مربوط به حواشی و تعلیقات چهارمقاله، *یغما*، ش ۵۱: ۲۵۷ تا ۲۶۲.
- فرزان، سیدمحمد. (۱۳۳۱). «نظری در تصحیح چهارمقاله»، *یغما*، ش ۵۰: ۲۰۰ تا ۲۰۵.
- قبادیانی، ناصر خسرو. (۱۳۸۴). *دیوان اشعار*، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران.

کرمی، محمدحسین. (۱۳۸۸). «تبیین نکته‌هایی از تاریخ بیهقی»، پژوهش‌نامه‌ی زبان و ادبیات فارسی، س ۱، ش ۲: ۱۱ تا ۳۶.

منصوری، مجید. (۱۳۸۷). «نقد و بررسی مرزبان‌نامه شرح دکتر خلیل خطیب‌رهبر»، آینه‌ی میراث، س ۷، ش ۱، پیاپی ۴۴: ۲۰۹ تا ۲۲۵.

منوچهری‌دامغانی، ابوالنجم احمدبن قوص بن احمد. (۱۳۹۰). *دیوان اشعار*، به‌کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار.

نظامی عروضی سمرقندی، احمدبن عمر بن علی. (۱۳۷۷). *چهارمقاله*، ج ۱۱، طبق نسخه‌ی تصحیح‌شده مرحوم محمد قزوینی و تصحیح مجدد و توضیح دکتر معین، تهران: امیرکبیر.

نظامی گنجوی، جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید. (۱۳۸۹). *هفت پیکر*، ج ۲، به‌کوشش حسن وحید دستگردی، تهران: زوار.

References

- Asadi Tusi, A. (1975). *garfâsbnâme*, 2nd Ed., by: Habib Yaghmayi, Tehran: Tahoori Library.
- Bahar, M. (2002). *târîxe sîstân*, 1st Ed., Tehran: Moin Pubs.
- Bayhaqi, A. (2010). *târîxe bayhaqi*, 14th Ed., By: Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Mahtab.
- Dehkhoda, A. (1998). *loqatnâme*, supervised by: Mohammad Moin & Seyyed Jafar Shahidi, Tehran: Dehkhoda Dictionary Institute.
- Enzabinezhad, S. (1994). *čand yâddâft bar čahâr maqâleye nezâmiye ʔaruzi*, *Persian Language & Literature*, Nos. 4 & 5: 43-54.
- Erfan, A. (2006). *vâžeʔi jâyâne deqqat dar čahâr maqâle*, Translated by: Sharif Hossein Ghasemi, *Nameye Anjoman*, No. 23: 173-180.
- Farzan, S. (1952). *nazari dar tashihe čahâr maqâle*, *Yaghma*, No. 51: 257-262.
- Farzan, S. (1952). *nazari dar tashihe čahâr maqâle*, *Yaghma*, No. 50: 200-205.
- Ferdowsi, A. (1995). *fâhnâmeh*, Vol. 4, 1st Ed., by: Saeed Hamidian, Tehran: Ghatreh.
- Ferdowsi, A. (2007). *fâhnâmeh*, Vol. 6, 1st Ed., by: Jalal Khaleghi Motlagh & Mahmood Amirsalar, Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Hafez, Sh. (2007). *divâne qazaliyyât*, 42nd Ed., by: Khalil Khatib Rahbar, Tehran: Safi Ali Shah Pubs.
- Ighbal, A. (1931). *baʔzi molâhezât dar babe ʔenteqâdât bar havâʔiye čahâr maqâle*, *Shargh Magazine*, No. 7: 406-433.
- Juwayni, A. (2006). *Tarîxe jahângufâyi juwayni*, 4th Ed., Emended by: Allame Mohammad Ghazvini, Tehran: Donyaye Ketab.
- Karami, M. (2009). *tabyine noktehâyi ʔaz târixe bayhaqi*, *Persian Language & Literature*, Vol. 1, No. 2: 11-36.
- Mansouri, M. (2008). *naqd va barrasiye marzbân nâme ʔarhe xalil xatib rahbar*, *Ayineye Miras*, Vol. 7, No. 1, issue 44, 209-225.

- Manuchehri Damghani, A. (2011). *divâne ʔafʔâr*, by: Mohammad Dabir Siaghi, Tehran: Zovvar.
- Nezami Aruzi Samarqandi, A. (1998). *čahâr maqâle*, 11th Ed., Emended by: Mohammad Ghazvini & Mohammad Moin, Tehran: Amir Kabir.
- Nezami Ganjavi, J. (2010). *haft peykar*, by: Hassan Vahid Dastgerdi, Tehran: Zovvar.
- Qubadiani, N. (2005). *divâne ʔafʔâr*, by: Mojtaba Minavi & Mehdi Mohaghegh, Tehran: Tehran University.
- Safa, Z. (2006). *târix-e ʔadabiyât dar ʔirân*, 25th Ed., Abridged by: Torabi, Tehran: Ghoghnoos.
- Shafiei Kadkani, M. (2009). *tâziyânehâye soluk: naqd va barrasiye čand qaside ʔaz hakim sanâyi*, 9th Ed., Tehran: Agah.

HOW TO CITE THIS ARTICLE

Ansari Jaber, J. & Mohammad Beigi, Sh. (2019). A Critique of the Description and Emendation of the "Four Discourses". *Language Art*, 4(2):25-50, Shiraz, Iran. [in Persian]

DOI: 10.22046/LA.2019.08

URL: <https://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/127>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



ORIGINAL RESEARCH PAPER

A Critique of the Description and Emendation of the “*Four Discourses*”

Jamal Ansari Jaberi¹ ©

M A of Persian language and literature, Shiraz University, Iran



Shahrokh Mohammad Beigi²

Associate Professor of Persian Language and Literature
Department, Shiraz University, Iran.



(Received: 15 February 2019; Accepted: 10 May 2019; Published: 28 May 2019)

Although the book *Four Discourses* is compact, it is a literally valuable work due to its author's power in the two literary styles of simple prose and technical prose. In addition, the worthwhile information provided by this book about four professions of secretaryship, poetics, astronomy, and iatrology has added to the value of this book. Moreover, it is somehow considered a memorandum which should not be neglected. So, there is no doubt that understanding the beauties of the text of this literary treasure and enjoying it is dependent on the correct understanding of form and meaning of its text. Since after the wise emendation of the book *Four Discourses* by Allameh Mohammad Ghazvini, only professor Mohammad Moin has described this valuable work, and along with the description, he also has made some suggestions on the re-correction of some of its vocabularies; therefore, in this essay, it is tried to indicate some of the shortcomings of this single exposition. Subsequently, Moin's suggestions have been critically to present a more suitable and correct interpretation according to the text of the *Four Discourses* based on the in-text and out-text evidence as well as regarding the other related sources.

Keywords: Four Discourses, Creature Worship, Merit, Good Deeds, Narration, Herald.

¹ E-mail: ja.jaberi@shirazu.ac.ir ©(Corresponding Author)

² E-mail: sh_beygi@yahoo.com